

تفسیر سوره انشراح (جلسه سوم)

متن مستخرج از فایل صوتی جلسه تفسیر استاد تاج آبادی در اندیشکده فناوری نرم دانشگاه

امام صادق (ع) - ۱۴۰۰/۰۹/۱۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (۱) وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ (۲) الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ (۳) وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ (۴) فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۵) إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۶) فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ (۷) وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ (۸)

به نام خداوند گسترده مهر مهربان

آیا به تو شرح صدر ندادیم تا بتوانی وحی را دریافت کنی و بر گزندها و مشکلات راه رسالت شکبیا باشی؟ (۱) ما پیام تو را به مردم رساندیم و آنان را به پذیرش آن برانگیختیم و بدین وسیله سنگینی بار رسالت را از دوش تو برداشتیم. (۲) آن بار سنگینی که پشت تو را شکسته بود. (۳) و آوازهات را بلند گردانیدیم تا آنجا که نام تو را با نام خود قرین ساختیم. (۴) آری، رنجها را از دوش تو برداشتیم، زیرا سنت ما بر این جاری است که در پی دشواری آسانی باشد. (۵) به یقین، در پی دشواری آسانی خواهد بود. (۶) اکنون که دانستی سنت ما چیست، هرگاه از کار رسالت فارغ شدی، به عبادت بکوش و رنج آن را بر خود هموار ساز. (۷) و بدین وسیله به پروردگارت رغبت کن تا در پی این رنج، آسایشی نصیب تو سازد. (۸)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ادامه تفسیر آیه دوم

به آیه دوم رسیدیم «وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ» گفته شد که معنای لغوی واژه (وزر) همان سنگینی است و در قرآن کریم در سه معنا حداقل به کار رفته است: یکی اشیاء سنگین، اشیائی که سنگینی جسمانی دارند، یک کاربردش هم درباره گناه است «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» به جهت اینکه گناه یک سنگینی روحی و معنوی برای انسان ایجاد می کند، یک موردش هم درباره سختی و رنج روانی و ذهنی جنگ است که در برخی از سوره ها به آن اشاره شده است و بعد گفته شد که واژه (وزر) ریشه همان واژه وزیر هم هست «وَاجْعَلْ لِي وِزِيرًا مِّنْ أَهْلِي» درخواستی که حضرت موسی (علیه السلام) داشت که خدایا وزیری برای من قرار بده، مراد از حضرت موسی (علیه السلام) این بود که در انجام رسالت و بار سنگین رسالت که بر دوش من است من نیازمند به یک یاورم، یاری دارم که بخشی از سنگینی و وزر رسالت را او بر دوش بگیرد که خداوند متعال اجابت کرد و

حضرت هارون را وزیر حضرت موسی قرارداد. بعد گفته شد که مراد از (وزر) در این آیه بنابراین همان سنگینی رسالت و تبلیغ دین است «وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ» یعنی ما سنگینی و بار رسالت را از دوش تو برداشتیم.

آیات دیگری هم این تفسیر از (وزر) را تأیید می‌کند آن آیاتی که رسالت پیامبر بزرگوار اسلام را یک امر سنگینی نامیده است مثل آن آیه شریفه «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» ما یک قول ثقیلی یعنی یک رسالت ثقیلی، یک معارف سنگینی که اجرائی کردن آن معارف و قرار دادن آن معارف در قلوب این انسان‌ها خصوصاً انسان‌های مشرک و جاهل کار بسیار دشوار و سنگینی زیادی برای پیامبر بزرگوار اسلام داشت.

یا آیه دیگری از آیات قرآن که می‌فرماید «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» ای پیامبر تو از شدت ناراحتی و رنجی که می‌بری از اینکه امت تو ایمان نمی‌آورند نزدیک است که قالب تهی کنی! یعنی اینکه امت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله و سلم) مردم ایمان نمی‌آوردند، عناد می‌ورزیدند، این یک سنگینی روحی، یک رنج و عذاب روحی برای پیامبر بزرگوار اسلام بود، بنابراین مراد از «وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ» یعنی این سنگینی مسئولیت رسالت را ما از دوش تو برداشتیم، چگونه برداشتیم؟ با ناقص کردن سخنان تو، با اینکه قلب امت تو را نرم کردیم که به مرور زمان امت تو قلبشان نرم شود و دعوت تو را بپذیرند و ایمان بیاورند و مجاهدت‌های تو را ما به ثمر نشانیدیم، یعنی علل و اسباب طبیعی و غیرطبیعی را هماهنگ کردیم تا این رنج‌ها و کوشش‌های تو به نتیجه برسد و این بار سنگینی که داری از دوش تو برداشته شود، این تفسیری است که از این آیه می‌شود ارائه کرد، تفسیری است که خیلی از بزرگان پذیرفته‌اند مثل مرحوم علامه طباطبائی و دیگران که (وزر) را در اینجا به معنای همان بار سنگین رسالت معنا کرده‌اند و برداشتن این بار سنگین را هم در اثر همان گسترش دین اسلام و پذیرش و نرم شدن قلوب امت پیامبر بزرگوار اسلام تطبیق و تفسیر شده است.

اقوال دیگر در مراد از «وزر»

اما ما مفسران شاید حدود ده تفسیر دیگر از این آیه ارائه کرده‌اند ولی آن تفاسیر خیلی تفاسیر قوی و پذیرفتنی نیست، برخی از آن‌ها که قطعاً باطل است و برخی از آن‌ها همان دلیل لازم را ندارد که این را ترجیح بدهیم بر تفسیری که از آیات ارائه شد، آلوسی حدود نه وجه دیگری ذکر می‌کند مثلاً برخی‌ها گفته‌اند مراد از (وزر) گناهان پیش از بعثت پیامبر بزرگوار اسلام است، چون آن‌ها اعتقاد به عصمت قبل از نبوت ندارند، می‌فرمایند پیامبران بعد از نبوت به مقام عصمت می‌رسند، پس (وزر) پیامبر بزرگوار اسلام از نظر این افراد — العیاذ بالله — همان گناهان توهمی است که این‌ها معتقد هستند که از پیامبر بزرگوار اسلام صادر شده است، ظاهراً این‌ها آن آیات «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» که (وزر) در آن آیات به معنای گناه آمده است همان‌ها را شاهد گرفته‌اند که

بگویند مراد از (وزر) در این آیه هم گناهان است که ما می‌دانیم هم برخلاف آیات قرآن کریم است آیاتی که دلالت بر عصمت پیامبر اکرم و پیامبران دارد، هم مغایر و مخالف است با ادله کلامی که اقامه شده است بر اینکه پیامبران پیش از نبوت هم معصوم بودند بلکه از آغاز ولایت در حصن و عصمت الهی بودند.

قول دوم این است که این (وزر) غفلت پیامبر بزرگوار اسلام در بعثت است قبل از بعثت، قبل از بعثت پیامبر بزرگوار اسلام می‌توانست تقاضا کن، دعا کند، از خداوند متعال بخواهد که برنامه زندگی و احکام به او ارائه بکند، ولی چنین درخواستی پیش از بعثت از خداوند متعال نکرد، این غفلت را این‌ها می‌گویند مراد از (وزر) همین است، مستحضر هستید این باز با عصمت سازگار نیست و دلیلی هم بر تأیید است وجه نیست.

برخی گفته‌اند که مراد حیرت پیامبر بزرگوار اسلام در چگونگی انجام رسالت است، گویا پیامبر اکرم زمانی که این بار رسالت بر دوش او قرار داد و به نبوت رسیدند دچار حیرت شدند که من این مسئولیت را چگونه انجام بدهم، از چه طریقی به تحقق برسانم.

برخی گفته‌اند که مراد سنگینی خود وحی است، سنگینی خود وحی در آغاز بعثت است، این هم پذیرفتنی نیست، چون این وحی تا لحظات آخر عمر پیامبر بزرگوار اسلام دست‌کم تا روزهای آخر {عمر} پیامبر بزرگوار اسلام این وحی بود بنابراین معنا ندارد که بگوییم خود این وحی سنگین است. اگر مراد ما از وحی آن مفاد و مضامینی که در بردارنده رسالت‌های پیامبر بزرگوار اسلام است بلکه آن پذیرفتنی است، آن دیگر اختصاص به آغاز وحی ندارد.

برخی گفته‌اند مراد مشاهده ضلالت و عناد قومش است، اینکه پیامبر اکرم ضلالت قومش را می‌دید، عناد آن‌ها را می‌دید و خودش را عاجز می‌دید از اینکه آن‌ها را پیرو کند و به ایمان برساند، این بار سنگین بود.

بعضی گفته‌اند که آن آزار و دشمنی‌ها و اذیت‌هایی که از قومش تحمل می‌کرد (وزر) است، برخی گفته‌اند آن غم و اندوهی که بعد از وفات عموی بزرگوارشان حضرت ابوطالب (علیه‌السلام) بر قلب حضرت وارد شد یا غمی که بعد از رحلت حضرت خدیجه (سلام‌الله‌علیها) بر قلب پیامبر اکرم وارد شد مراد از (وزر) این است، برخی گفته‌اند مراد گناهان صغیره پیامبر بزرگوار اکرم بعد از نبوت است، چون برخی معتقد هستند که انبیاء و از جمله پیامبر اکرم بعد از نبوت دچار گناه کبیره نمی‌شوند، اما دچار گناه صغیره می‌شوند، این قول‌ها، این قول هم قول باطلی است دیگر نیاز به بحث ندارد.

ما گناهان صغیره تو را بخشیدیم «وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ» از نظر این‌ها یعنی بخش گناهان صغیره، بعضی هم گفته‌اند که مراد از (وزر) در این آیه (وزر) امت است «وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ» یعنی «وَوَضَعْنَا عَنْ أَمْتِكَ» وزرشان را، گناهشان را یعنی ما گناهان امت تو را بخشیدیم که این هم وجه به دلایل متعدد پذیرفتنی نیست. دیگر نیازی نیست ما این وجوه را خیلی بررسی علمی بکنیم آن وجه قوی که مؤید بود که آیات آن را گفتیم.

تفسیر آیه سوم

آیه سوم «الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ» توضیح آن (وزر) است، می‌فرماید که آن سنگینی یک سنگینی معمولی نبود، آن (وزر) یک (وزر) معمولی نبود، بلکه باعث انقراض ظهر تو شد،

معنای «انقاض»

انقاض صدایی است که از شکسته شدن تدریجی چوب و صندلی و ... به گوش می‌رسد، آیه می‌خواهد بگوید که آن بار آن مسئولیت، آن رسالت آن‌قدر سنگین بود که گویا ستون فقرات تو صدای خرد شدنش به گوش می‌رسید، حکایت از آن کمال سنگینی و نهایت سنگینی رسالت را دارد بیان می‌کند.

تفسیر آیه چهارم

آیه بعدی «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» یعنی ما تو را بلندمرتبه کردیم و بلندآوازه کردیم، کلمه (لک) در اینجا به این معنا است که این شهرت، این بلندمرتگی، بلندآوازی به نفع تو بود، نه به ضرر تو برخی از شهرت‌ها و بلندآوازی‌ها خیر نیست، نافع نیست، بلکه شر است (لک) نیست، (علیک) است، ولی آن ما نام تو را به گونه‌ای بلندآوازه کردیم که برای تو خیر و منفعت داشت، به بیان دیگر این آیه می‌خواهد بفرماید که دشمنان تو می‌خواستند خودتو را از بین ببرند، نام تو را و دین تو را و سنت تو را از بین ببرند و ما نگذاشتیم، نه سنت و دین تو از بین رفت، نه نام تو از بین رفت، بلکه ما نام تو را بلندآوازه کردیم و نام تو را در کنار نام خودمان قرار دادیم، در اذان و تشهد و ... بعد از اینکه به توحید شهادت در اذان می‌دهند و در تشهد، در نماز به رسالت تو شهادت می‌دهند و ما نام تو را در کنار نام خودمان قرار دادیم.

تفسیر آیات پنجم و ششم

تا اینجا خداوند متعال نعمت‌ها و کرامت‌هایی که نسبت به پیامبر بزرگوار اسلام داشتند را یادآوری می‌کنند که ما بودیم که به تو شرح صدر دادیم، ما بودیم که سنگینی رسالت را از دوش تو برداشتیم، ما بودیم که نام تو را

بلندآوازه کردیم، بعد در آیه ۵ و ۶ می فرماید «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴿۵﴾ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴿۶﴾» پس همانا با عسر یسری هست، با هر سختی آسانی هست، دوباره این جمله «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» تکرار شده است.

دو رویکرد کلی در تفسیر این دو آیه

مفسران در تفسیر این دو آیه دو رویکرد کلی دارند، دو نگاه کلی دارند، منشأ تفاوت در دیدگاه‌ها و در رویکردها هم الف و لام در (العسر) است، «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» عده‌ای از مفسران مثل مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان و زمخشری، ابن عاشور، این دو نفر از مفسران اهل سنت هستند و برخی دیگر از مفسران الف و لام را در آیه را الف و لام عهد گرفتند، الف و لام عهد مستحضر هستید یعنی به یک امر شناخت شده اشاره دارد، «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» یعنی پیامبر با آن سختی که معروف است و آن سختی که تو می‌شناسی آسانی هست، یعنی آن سختی که در ذهن داری، در دل‌داری و تو را آزار می‌دهد و نگران دیگران کرده باشد بدان که آن سختی برداشته می‌شود و آسانی به دنبال آن می‌آید.

مرحوم طبرسی می‌فرماید که مراد از این (عسر) همان فقر است، چون پیامبر بزرگوار اسلام و مؤمنین در فقر بودند، در رنج اقتصادی و معیشتی بودند، خداوند متعال دارد وعده می‌دهد، دارد دلگرمی می‌دهد، تسلیت می‌دهد و این سختی‌های اقتصادی که تو الآن در آن گرفتار شده‌ای و ذهنت را مشغول کرده است بدان که این‌ها برطرف می‌شود و با آن آسانی می‌آید و می‌فرماید مراد از آسانی هم همان سعه، وسعت اقتصادی و اینکه وضع مؤمنین به لحاظ اقتصادی و معیشتی سروسامان می‌گیرد.

پس الف و لام را الف و لام عهد گرفتند و تطبیق کردند بر فقر و فقدان‌های معیشتی و اقتصادی و (یسر) را هم تفسیر به آسانی اقتصادی و معیشتی و ... کرده‌اند، ابن عاشور الف و لام را عهد گرفته است ولی مشخص نمی‌کند چیست، می‌گوید ای پیامبر با آن سختی که خودت می‌دانی، با آن سختی که خودت می‌شناسی، آسانی هست یعنی منتظر آسانی باش، آن سختی که در ذهن داری از بین می‌رود، اما نمی‌گوید که مراد از آن (عسر) و آن سختی چیست، برخلاف مرحوم طبرسی که او را به فقر اقتصادی تفسیر کرد، زمخشری هم الف و لام را عهد گرفته است اما با یک بیان دیگری بیانی که موردنقد جدی مرحوم علامه طباطبایی واقع شده است، ایشان می‌گوید که (فاء) در این آیه «فَإِنَّ» (فاء) فصیحه است و به تعبیر برای تسلیت دهی یا وعده نیکو دادن به پیامبر بزرگوار اسلام است، آن وقت زمخشری این دیدگاه خودش را این‌طور توضیح می‌دهد می‌گوید مشرکان چون می‌دیدند پیامبر بزرگوار اسلام و مؤمنان در فقر و مشکلات معیشتی هستند پیامبر و مسلمین را سرزنش می‌کردند، به خاطر فقرشان و مشکلات اقتصادی‌شان تحقیر می‌کردند.

همین سرزنش مشرکان این گمان را در پیامبر اکرم ایجاد کرد که اگر وضع اقتصادی ما خوب بود این مشرکان ایمان می‌آوردند، یعنی علت شرک و عدم ایمان مشرکان این وضع اقتصادی نا به سامان ما است، این فقری است که ما دچار شده‌ایم، اگر این فقر نمی‌بود مشرکان هم ایمان می‌آوردند، لذا خداوند متعال با یادآوری نعمت‌های گذشته به پیامبر اکرم می‌فرماید ناامید نباش، این سختی و این گرفتاری و این عسر هم برطرف می‌شود، با چه چیزی برطرف می‌شود؟ زمخشری می‌گوید با غنائم جنگی، می‌گوید ای پیامبر نگران نباش، این سختی و مشکلات اقتصادی با غنائم جنگی برطرف می‌شود.

مرحوم علامه طباطبائی در اینجا چند اشکال بر زمخشری دارند و اشکال هم اشکال جدی و پذیرفتنی است، ایشان می‌فرمایند لازمه تفسیری که شما کردید این است که پیامبر اکرم از حال و علت کفر مشرکان بی‌خبر باشد و نداند علت اصلی کفر مشرکان عناد و استکبار از حق است نه فقر، درحالی‌که آیات قرآن صراحت دارد بارها به پیامبر اکرم تأکید شده است که این مشرکان اگر به تو ایمان نمی‌آورند به خاطر مسائل اقتصادی و فقر و ... تو نیست، به خاطر عناد آن‌ها است، به خاطر لجاجت و استکبارشان است نه به خاطر فقر تو، اما لازمه تفسیر شما این است که پیامبر اکرم این حقیقت را نداند و این برخلاف آن شأن و مقام پیامبر اکرم و آیتی است که در این زمینه وارد شده است.

اشکال بعدی این است که اگر واقعاً علت عدم ایمان مشرکین فقر بوده باشد لازمه آن این است که بعد از ثروتمند شدن پیامبر اکرم و مسلمین آن‌ها بایستد ایمان بیاورند درحالی‌که آن‌ها چنین ایمانی نیاوردند. این هم اشکالاتی است که مرحوم علامه طباطبائی بر زمخشری دارند.

اما تفسیر دوم الف و لام را الف و لام عهد نگرفته است، الف و لام جنس گرفته است، گویا این آیه می‌خواهد یک قانونی را بیان بکند، یک سنت از سنن الهی را بیان بکند، لذا (فاء) در این آیه بر اساس این دیدگاه دوم (فاء) ترتب است، (فاء) نتیجه است، به نوعی دارد آیات گذشته را تعلیل می‌کند، می‌گوید ای پیامبر اگر ما به تو شرح صدر دادیم، اگر سنگینی رسالت را از دوش تو برداشتیم، اگر نام تو را بلندآوازه کردیم، این به خاطر یک قانون ما است، ما یک قانون داریم یک سنت در عالم داریم بر اساس این سنت این نعمت‌ها به تو داده شد، آن سنت و قانون کلی چیست؟ «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» آن قانون و سنتی که ما در جهان و در طبیعت نهادینه کردیم یعنی به گونه‌ای خاصیت اشیاء را پیوند و ارتباط اشیاء و پدیده‌های طبیعی را به گونه‌ای تدبیر کردیم که آسانی مستمر نباشد، پیوسته نباشد، سختی‌ها هم پیوسته نباشد، همواره بعد از هر سختی یک آسانی باشد، این آیه به یک قانون، به یک سنت از سنت‌های الهی ناظر است، جنس سختی را الف و لام را این مفسران الف و لام

جنس گرفته‌اند، جنس سختی را ما به‌گونه‌ای در این عالم قراردادیم که به دنبالش آسانی باشد، نه اینکه این سختی مستمر و پیوسته باشد، این بیانی است که مرحوم علامه طباطبائی دارند مفسران بعد از مرحوم علامه طباطبائی هم این تفسیر را با توضیحات بیشتری ارائه کرده‌اند.

«یسر» و «عسر»، هم‌زمانی یا تعاقب؟

یک مطلبی در این آیه است و آن کلمه (مع) است «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۵) إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۶)» (مع) به معنای همراهی است، آیا این همراهی، همراهی به معنای هم‌زمانی است؟ یعنی هم‌زمان با هر عسری یسری هست و این (مع) مع تعاقب است، مع توالی است، این مفسران فرمودند و به‌درستی هم فرمودند (مع) در اینجا به معنای هم‌زمانی نیست که هم‌زمان با سختی آسانی باشد، مع تعاقب است یعنی به دنبال هر سختی یک آسانی می‌آید، منتها مرحوم شهید مطهری اینجا یک نکته‌ای را از آیه می‌خواهند استفاده کنند نکته بدی هم نیست، قابل‌پذیرش است و آن این است که این آیه نمی‌خواهد صرف تعاقب را بیان بکند، صرف توالی را بیان بکند، بلکه این آیه می‌خواهد بگوید آن آسانی که به دنبال سختی می‌آید او خودش مولود سختی است، یعنی این سختی‌ها هستند که آسانی‌ها را ایجاد می‌کنند و می‌سازند.

آسانی معلول سختی‌ها

به‌بیان‌دیگر، به بیان مرحوم شهید مطهری این آیه می‌خواهد بگوید که سختی‌ها مادر آسانی‌ها هستند، یعنی اگر می‌خواهید به رفاه برسید به‌راحتی برسید، به سعادت برسید، به کمال برسید، باید از مسیر سختی‌ها عبور کنید و کسی با آسانی و راحتی به آن کمالات و رشد لازم نمی‌رسد.

دو نوع آسان‌سازی در قرآن کریم

نکته‌ای که در اینجا است این است که ما در قرآن کریم از آیات استفاده می‌شود که خداوند متعال دو نوع یسر‌سازی دارد، دو نوع آسان‌سازی یا تیسیر به تعبیر قرآن کریم دارد، یک آسان‌سازی خداوند متعال یک یسر خداوند متعال از طریق علل و اسباب طبیعی است، با همراه سازی علل و اسباب با اهداف و آرزوی انسان این هدف را تأمین می‌کند و سختی‌ها را از بین می‌برد و آسانی را محقق می‌کند، به‌بیان‌دیگر سختی‌ها همیشه به خاطر این است که علل و اسباب طبیعی همراه و موافق خواسته ما نیستند، همراه آن نیت و قصد و هدف و عمل ما نیستند، چون این علل و اسباب طبیعی همراهی نمی‌کنند و مخالفت می‌کنند لذا کار ما را دشوار می‌کنند، کار ما را سخت می‌کنند، تحقق هدف ما را با سختی مواجه می‌کنند، اما اگر این علل و اسباب مخالف و ازگون

بشوند، متحول بشوند و با عمل انسان و هدف انسان همراه شوند و مؤید شوند، کار انسان آسان می‌شود، پس یک آسان‌سازی خداوند متعال از طریق تصرف در علل و اسباب طبیعی است که آن‌ها را با آن خواسته و نیت انسان همراه می‌کند، آیاتی مثل «يَسِّرْ لِي أَمْرِي» ناظر به همین یسر خداوند و آسان‌سازی خداوند متعال است یا «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا» هرکسی تقوی پیشه کند ما در امورات او یسر و آسانی ایجاد می‌کنیم، مراد از یسر و آسانی در اینجا همین نوع اول از یسر و آسانی است چون می‌فرماید «مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا» یا آیه قبلی «يَسِّرْ لِي أَمْرِي» آن تقاضای حضرت موسی و خطاب به خداوند متعال که گفت «يَسِّرْ لِي أَمْرِي» امر من را، امورات من را آسان کن.

نوع دوم آسان‌سازی خداوند متعال از طریق دگرگونی در دل و ذهن انسان‌ها ایجاد می‌شود و محقق می‌شود، به‌گونه‌ای که انسان یک ذهنی پیدا می‌کند، یک آگاهی پیدا می‌کند یک قلبی پیدا می‌کند که همواره آسان‌ترین راه‌ها را برای رسیدن به هدفش انتخاب بکنیم حالا این هدفش هر هدفی باشد از راه‌های مختلفی که می‌شود به این هدف رسید، ذهن است و قلب است و به‌گونه‌ای نورانیت و فرقان و بصیرت پیدا می‌کند که همیشه آسان‌ترین راه‌ها را انتخاب می‌کند و لذا دیگر کارهایش با سختی مواجه نمی‌شود یا سختی‌ها را احساس نمی‌کند، یعنی یک صفات روحی و ملکات نفسانی پیدا می‌کند که سختی را احساس نمی‌کند، تحمل و صبر و حوصله‌اش وسیع و گسترده می‌شود.

آیاتی مثل «وَنَيْسِرْكَ لِلْإِسْرَى» ناظر به این نوع دوم از آسان‌سازی خداوند متعال است اینجا نمی‌گوئید، در این آیه در سوره اعلیٰ نمی‌فرماید «نيسر امرک» ما امر تو را آسان می‌کنیم، می‌فرماید «نيسرک» ما خود تو را آسان می‌کنیم، «نيسرک لليسرى» خودت را آسان می‌کنیم و مراد از اینکه ما خودت را آسان می‌کنیم بر اساس تفسیری که مرحوم علامه طباطبائی ارلئه دادند یعنی همین، یعنی قلب تو، ذهن تو یک ویژگی پیدا می‌کند، یک نورانیتی پیدا می‌کند، یک وسعتی پیدا می‌کند که اولاً راه‌های آسان و میان‌بر و ساده را برای رسیدن به هدف انتخاب می‌کنی، ثانیاً این سختی‌ها را خیلی احساس نمی‌کنی.

تفسیر آیات هفتم و هشتم

اما آیات آخر آیه ۷ و ۸ این سوره «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ ﴿٧﴾ وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ ﴿٨﴾» زمانی که فراغت پیدا کردی، آسوده‌خاطر شدی «فَانصَبْ» و به‌سوی پروردگارت «فَارْغَبْ» رغبت به‌سوی پروردگارت پیدا کن، اشتیاق به‌سوی پروردگارت پیدا کن.

معنای «فانصب»

«فَانْصَبُ» از کلمه (نصب) است (نصب) اگر از نصب يَنْصِبُ باشد به معنای تعب و سختی است، آن وقت «فَانْصَبُ» به این معنا است هرگاه فارغ شدی، فراغت از کاری پیدا کردی خودت را به سختی بینداز، خودت را به تعب بینداز، یعنی رفاه طلب نباش، دنبال رفاه و آسایش و ... نباش، یک کار سخت تمام شد، یک مأموریت سخت تمام شد مشغول یک مأموریت سخت دیگری، یک تعب و رنج دیگری باش، اما اگر این «فَانْصَبُ» از نصب يَنْصِبُ باشد به معنای نصب کردن است، به معنای اعلام کردن و قائم کردن و برافراشتن است، بیشتر یعنی تقریباً همه مفسران این «فَانْصَبُ» را از نصب يَنْصِبُ گرفتند که صیغه امرش هم «فَانْصَبُ» شده است و اگر از نصب يَنْصِبُ می گرفتند صیغه امرش «فَانْصِبُ» می شد.

اشکال زمخشری و آلوسی به شیعه در ذیل آیه و پاسخ به آن

حالا من اینها را می گویم به خاطر اینکه یک دعوایی با زمخشری داریم، آن دعوا حل بشود و روشن شود، پس مفسران نصب يَنْصِبُ گرفتند به معنای تعب، سختی، رنج «إِذَا فَرَغْتَ فَاَنْصَبْ» هر وقت فراغت پیدا کردی خودت را به سختی بینداز، خودت را به تعب بینداز.

آن وقت مفسران آمدند مصداق معین کردند، مراد را مشخص کردند، برخی از مفسران گفته اند یعنی ای پیامبر هرگاه از فرایض، از اعمال واجب فراغت پیدا کردی «فَاَنْصَبْ فِي الْتَوَافِلِ» با مستحبات خودت را به سختی بینداز، برخی از مفسران گفته اند نه مراد آیه این است «إِذَا فَرَغْتَ مِنَ الصَّلَاةِ فَاَنْصَبْ فِي الدُّعَاءِ» هر وقت از نماز فراغت پیدا کردی دعا بخوان، برخی ها گفته اند که «إِذَا فَرَغْتَ مِنَ الْغَزْوِ» اگر از جنگ فارغ شدی، فراغت پیدا کردی «فاجتهد في العبادة» در عبادت بکوش و کوشا باش و ...

برخی از این اقوال بیان مصداق است، چون خود آیه اطلاق دارد، خود آیه نمی گوید از چه چیزی فراغت پیدا کردی بر چه امر سخت و دشواری خودت را مشغول کن، به طور مطلق گفته است هرگاه فراغت پیدا کردی خودت را به سختی بینداز، حالا این مفسران مصداق ذکر کرده اند بله اگر بگوییم که «إِذَا فَرَغْتَ مِنَ الْفَرَائِضِ فَاَنْصَبْ فِي الْتَوَافِلِ» به عنوان یک مصداق آیه نه به عنوان تفسیر آیه و معنا و مراد آیه، بگوییم آیه یک مراد کلی دارد یکی از مصداقش می شود اینکه برخی از مفسران گفته اند.

مرحوم علامه طباطبائی هم تقریباً کلی معنا کرده اند فرمودند این (فاء) که در این آیه است «إِذَا فَرَغْتَ فَاَنْصَبْ» این (فاء) متفرع می کند، مترتب می کند مابعد خودش را بر مابعد قبل خودش، در واقع می خواهد به پیامبر

بزرگوار اسلام بفرماید تو که دیدی در سختی‌ها گذشته ما همواره سختی‌ها را از تو برداشتیم، در مأموریت‌ها و رسالت‌های گذشته که همواره سخت بود ما آن را آسان کردیم، تو را یاری کردیم، حالا هم اگر از فریض، از یک امر واجبی رها شدی، از یک امر واجبی فراغت پیدا کردی خودت را در یک امر سخت و دشوار دیگر قرار بده، بدان که ما باز کار را برای تو آسان می‌کنیم و راحت خواهیم کرد.

برخی از مفسران هم به‌طور کلی گفته‌اند آیه می‌خواهد بگوید اگر از یک امر مهمی، از یک فریضه‌ای، از یک رسالت و مأموریتی فراغت پیدا کردی برای سختی بعد و مأموریت دشوار بعد خودت را آماده کن و رفاه طلب نباش.

زمخشری در اینجا یک حمله‌ای به برخی از عالمان شیعه می‌کند، می‌گوید برخی از رافضی‌ها گفته‌اند که مراد این دو آیه است «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ» (۷۴) و «وَالِي رَبِّكَ فَارْغَبْ» (۴۸) یعنی ای پیامبر اگر از رسالت فارغ شدی، فراغت پیدا کردی علی (علیه‌السلام) را به خلافت نصب کن، خلافت و امامت علی (علیه‌السلام) را اعلام کن، زمخشری اعتراض می‌کند، اعتراضش این است که اولاً آیه «فَانصَبْ» است نه «فَانصِبْ»، «فَانصَبْ» یعنی خودت را به سختی بینداز، اگر «فَانصِبْ» بود یعنی نصب کن و اعلا کن، آیه که «فَانصِبْ» نیست «فَانصَبْ» است، ثانیاً اگر این تفسیر درست باشد ناصبی‌ها هم می‌توانند این آیه را این‌طور تفسیر بکنند بگویند ای پیامبر «فَإِذَا فَرَغْتَ» هرگاه فراغت پیدا کردی عداوت و دشمنی علی را نصب کن، عداوت و دشمنی با علی را واجب کن و مردم را به دشمنی با علی ترغیب کن.

مرحوم مغنیه یکی از دانشمندان معاصر شیعه ایشان گویا این اشکال زمخشری را پذیرفته است، برای اینکه بخواهد از این اشکال از شیعه دفاع بکند گفته است این کسانی که چنین تفسیری کرده‌اند از علمای بزرگ شیعه نبودند، از مفسران بزرگ شیعه نبودند، مفسران بزرگ شیعه مثل مرحوم طبرسی «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ» را این‌طور معنا نکرده است به معنای سختی و تعب می‌گرفته است.

مرحوم فیض کاشانی یک جواب معقولی داده است برخلاف جواب مرحوم مغنیه که این اشکال را پذیرفته است و خواسته است به نوع دیگری دفاع بکند، مرحوم فیض کاشانی می‌فرماید نصب حضرت علی (علیه‌السلام) به امامت بعد از تبلیغ رسالت، نصب حضرت علی (علیه‌السلام) یک امر معقولی است، یک امر موجهی است چرا؟ چون با امامت حضرت علی (علیه‌السلام) مردم از حیرت و گمراهی نجات پیدا می‌کنند، خصوصاً که روایات زیادی داریم و در مجامع روایی خود شما اهل سنت روایات زیادی است که پیامبر بزرگوار اسلام فرمودند محبت به علی (علیه‌السلام) ایمان است و بغض به علی (علیه‌السلام) کفر است، بنابراین این تفسیری که این

عالمان شیعه کرده‌اند یک تفسیر موجهی است معقول است، اما اینکه بگوییم ناصبی‌ها هم می‌توانند این‌طور تفسیر کنند آن تفسیر غلطی است، نه قرآن آن را تأیید می‌کند و نه روایات تأیید می‌کند، نمی‌شود قرآن و پیامبر بزرگوار اسلام از یک طرف، محبت حضرت علی (علیه‌السلام) را واجب کرده باشند از طرف دیگر بگویند که نصب عداوت و دشمنی با علی (علیه‌السلام) را اعلام بکند.

آلوسی از مفسران اهل سنت آمده است اشکال دیگری بر این عالمان شیعه کرده است که این سوره مکی است، در مکه نازل شده است، آن وقت در مکه اصلاً مسئله و دغدغه‌ای به نام خلافت بعد از پیامبر اکرم یا امامت علی (علیه‌السلام) نبوده است که خداوند متعال بخواهد چنین سفارشی بکند، اگر سوره در مدینه نازل می‌شد آن هم در اواخر عمر پیامبر بزرگوار اسلام این یک وجهی داشت که بگوییم مراد از «فَأَنْصَبُ» نصب علی (علیه‌السلام) است، البته ایشان این‌ها را قبول ندارد به شدت مخالف با اعلام امامت علی (علیه‌السلام) از طرف پیامبر بزرگوار اسلام است، اما اینجا یک هیئت عالمانه و عاقلانه‌ای به خودش گرفته است گفته است که بله این سوره مکی است و چون مکی است این تفسیر پذیرفتنی نیست.

ما برای اینکه این مسئله روشن شود اولاً می‌گوییم این تفسیری که شما به این عالمان شیعه نسبت می‌دهید تفسیر موجهی است و دور از آبادی نیست یک تفسیر معقول است، اولاً ما روایات متعددی از حضرات معصومین داریم که این آیه را به اعلام امامت علی (علیه‌السلام) تفسیر کردند، مثل روایتی که حسن بن راشد از امام صادق (علیه‌السلام) نقل می‌کند که مضمون این روایت را باز دو راوی دیگر نقل کردند که حضرت می‌فرماید که «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» را از اینجا شروع می‌کند امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید اصولاً ما شرح صدری که به تو دادیم با ولایت و امامت علی (علیه‌السلام) را از آنجایی که به تو الهام کردیم که تو یار و یاور می‌مانی مثل علی (علیه‌السلام) داری شرح صدر به تو دادیم و آن دشواری‌های تو کم شد و این دستور خداوند متعال است روایت دیگر از امام رضا (علیه‌السلام) داریم که حضرت این سوره را همین‌طور تفسیر می‌کنند، یک روایتی از مقداد بن اسود داریم از پیامبر بزرگوار اسلام داریم، باز می‌فرماید که این آیات را، برخی از این آیات سوره انشراح را تفسیر می‌کنند به اعلام امامت حضرت علی (علیه‌السلام)، روایتی از ابوحاتم رازی داریم از اهل سنت که از امام صادق (علیه‌السلام) نقل می‌کند که حضرت فرمودند «فَإِذَا فَرَعْتَ فَأَنْصَبُ» یعنی «إِذَا فَرَعْتَ مِنْ إِكْمَالِ الشَّرِيعَةِ فَأَنْصَبُ لَهُمْ عَلِيًّا (علیه‌السلام) إِمَامًا» زمانی که از تکمیل شریعت تو فراغت پیدا کردی علی (علیه‌السلام) را به عنوان امام و خلیفه اعلام کن و نصب کن.

روایت دیگری عبدالحمید بن ابی دیلم از امام صادق (علیه‌السلام) با همین مضمون مشابه نقل کرده است، روایتی ابی جمیل از امام صادق (علیه‌السلام) نقل کرده است، روایتی مفضل بن عمر دوباره از امام صادق (علیه‌السلام) نقل کرده است که مراد از «فَأَنْصَبُ» یعنی «فَأَنْصَبُ عَلِيًّا بِالْوَلَايَةِ»، روایتی را عبدالرحمن بن کثیر از امام صادق (علیه‌السلام) نقل کرده است که «إِذَا فَرَعْتَ مِنْ نَبْوَتِكَ فَأَنْصَبْ عَلِيًّا وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ فِي ذَلِكَ» روایات دیگری هم هست که مشابه مضمون این روایات است.

اولاً حالا زمانی که این روایات روشن شد یک مورد، دو، سه مورد هم نیست، این روایتی که من الآن برای شما خواندم حدود ده روایت بود، باز روایت دیگری هم هست، معلوم می‌شود آن چراکه این عالمان شیعه گفته‌اند یا زمخشری به آن‌ها نسبت می‌دهد البته نام نمی‌برد این‌ها چه کسانی هستند، این سخنان مستند به روایات از حضرات معصومین است و سخن و بیانشان مستند به معصومین است، از کلام معصوم است.

مطلب دیگر این است که اگر حضرات معصومین این آیه را «فَأَنْصَبُ» قرائت کرده باشند یعنی به معنای اقامه کردن و برافراشتن قرائت کرده باشند یعنی قرائت مشهور را نداشتند، مشهور می‌گوید «فَأَنْصَبُ» یعنی خودت را به‌سختی بینداز، حضرات معصومین اگر «فَأَنْصَبُ» خوانده باشند اینکه یک قرائت دوم و اشکالی ندارد چطور قرائت‌های تابعین را، بعضی از صحابه را شما می‌پذیرید قرائت حضرات معصومین را، امام صادق (علیه‌السلام)، امام رضا (علیه‌السلام) را نمی‌پذیرید درعین حالی که به فضیلت و علم این حضرات اذعان دارید! اگر هم حضرات معصومین «فَأَنْصَبُ» قرائت کرده باشند، قرائت مشهور کرده باشند باز بیان حضرات معصومین موجه و معقول است، چرا؟ چون آیه می‌گوید که هرگاه فراغت پیدا کردی خودت را به‌دشواری بینداز، به‌سختی بینداز، خب ما می‌گوییم چه امری بعد از رسالت برای پیامبر اکرم دشوارتر از جا انداختن و اعلام امامت و خلافت علی (علیه‌السلام) بود؟ هیچ چیزی، یعنی این‌ها می‌گویند زمانی که فراغت پیدا کردید نماز بخوان، خودت را با نماز خواندن به‌سختی بینداز، خودت را با نافله خواندن به‌سختی بینداز، آیا نافله خواندن یا نماز خواندن برای پیامبر اکرم دشوار بود یا اینکه امامت را در جامعه جا بیندازد و خلافت را اعلام کند، قطعاً سختی و رنج روحی و ذهنی و روانی که پیامبر بزرگوار اسلام در طول چند سال از مسئله امامت حضرت علی (علیه‌السلام) اعلامش، جا انداختنش حضرت تحمل می‌کردند بسیار بیشتر از سختی و تعب نماز باشد، اگر شما نماز خواندن را یا نافله خواندن را مصداق سختی می‌دانید، مصداق «فَأَنْصَبُ» می‌دانید قطعاً جا انداختن امامت علی (علیه‌السلام) برای پیامبر بزرگوار اسلام دشوارتر بود.

دلیل ما هم آیات قرآن است یکی از آن آیات آیه تبلیغ است «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» ای رسول ابلاغ کن آن چراکه ما بر تو نازل کردیم، اگر انجام ندهی رسالت را انجام نداده‌ای، بعد می‌فرماید خداوند متعال تو را از مردم نگه‌داری و نگهبانی می‌کند «يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» معلوم می‌شود پیامبر بزرگوار اسلام یک نگرانی شدید دارد، یک خوف شدیدی دارد، یک حزن شدیدی دارد که این امر واجبی که خداوند بر عهده‌اش قرار داده است که اعلام امامت علی (علیه‌السلام) باشد باعث شد که حضرت نگرانی پیدا کند، خداوند متعال به او دلگرمی می‌دهد، تسلیت می‌دهد که «يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» یا ماجرای اقدام به ترور پیامبر بزرگوار اسلام در سال آخر و یک سال مانده به رحلت حضرت چون می‌دانستند که حضرت دارد تلاش می‌کند، کوشش می‌کند تا امامت حضرت علی (علیه‌السلام) را اعلام بکند و جا بیندازد آن توطئه را کردند که به سرانجام نرسید یا ماجرای سقیفه که بعد از رحلت پیامبر اکرم واقع شد که هم انصار و مهاجران جمع شدند برای اینکه یک فرد دیگری را به امامت و خلافت برگزینند، بعد هم اینکه آلوسی گفت این سوره مکی است و مدنی نیست این ادعای گزافی است، دلیل روشنی نیست، دلیل موجهی نداریم که سوره انشراح از سوره‌های مکی بوده باشد، مضامین هم با سوره‌های مکی سازگار است و هم با سوره‌های مدنی {سازگار است}، علاوه اینکه اگر از سوره‌های مکی بوده باشد باز هیچ ایرادی ندارد، چه اشکالی دارد خداوند متعال در همان مکه پیامبر بزرگوار اسلام را آماده بکند این رسالت را بر عهده پیامبر بگذارد که‌ای پیامبر در کنار تحقق رسالت اولیه خودت که تبلیغ دین است به فکر این باش که زمینه‌سازی بکنی، رسالت بعدی مهم‌تر از این رسالت اول هم شاید باشد که همان امامت حضرت علی (علیه‌السلام) و تحقق معارف دین بعد از رحلت تو است پیامبر اکرم آماده باشد و آماده‌سازی بکند، بنابراین بهتر بود که مرحوم مغنیه به‌جای اینکه بگوید این سخن سخن علمای نامدار شیعه نیست، یعنی به‌نوعی بپذیرد، بهتر بود که این روایات را مطرح می‌کرد و از این طریق وارد می‌شد.

اشکالات صاحب کتاب "روش تاویل قرآن" به روایات ذیل این آیه

برخی از این یک نکته دیگری هم در اینجا مانده است چون جنبه کاربردی دارد درباره فهم روایات و رویکرد ما با روایات باید بگویم. یکی از اساتید علوم قرآنی که هم در دانشگاه تدریس دارد و هم در مراکز حوزوی کتابی به نام روش‌های تاویل قرآن دارد، آنجا این روایت را آورده است روایت در ذیل «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ» را آورده است و نقد کرده است و اشکال کرده است گفته است روایتی نقل شده است از عبدالرحمن بن کثیر که این شخص از امام صادق (علیه‌السلام) نقل کرده است که مراد از «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ» یعنی اعلام امامت علی (علیه‌السلام)

نصب حضرت علی (علیه السلام) عنوان امام و جانشین پیامبر بزرگوار اسلام، آن وقت این آقا چند اشکال به این روایت کرده است و فرموده است که این روایت را نباید پذیرفت و این تفسیر را نباید پذیرفت.

اولین اشکال این است که سند این روایت عبدالرحمن بن کثیر ضعیف است چرا؟ چون عبدالرحمن خودش از غلات است، غالی است و روایات راویانی که اهل غلو هستند را نباید پذیرفت چون ضعیف است، ثانیاً این سوره در آغاز بعثت پیامبر بزرگوار اسلام نازل شده است و بعید است که در آغاز بعثت سخن از نصب علی (علیه السلام) و امامت علی (علیه السلام) باشد.

اشکال بعد که کرده است این است که طبق روایت عبدالرحمن بن کثیر روایت می گوید هر وقت از نبوت فراغت پیدا کردی علی (علیه السلام) را به امامت انتخاب کن و اعلام کن درحالی که پیامبر اکرم هیچ وقت از نبوت فراغت پیدا نمی کند، نبوت تا آخر عمر پیامبر اکرم هست، پس فراغت از نبوت معنا ندارد، بعد ایشان می فرماید این روایتی که در ذیل این آیه آمده است را باید نپذیرفت و کنار گذاشت و از روایات جعلی است و ...

خب این اشکالات هم اشکالات پذیرفته ای نیست، اولاً ما یک روایت نداریم که روایت عبدالرحمن بن کثیر باشد، ملاحظه فرمودید من هشت نه مورد روایت خواندم، یکی از آن روایت ها روایت عبدالرحمن بن کثیر است.

نکته دیگر این است که خیلی از راویان را در صدر اسلام به غلو متهم می کردند درحالی که واقعاً غالی نبودند، اهل غلو نبودند، متنها روایاتی را که نقل می کردند به مذاق فکری و ذهنی علمای شیعه آن زمان به تفکرات رایج شیعی سازگاری نداشت لذا راویان این روایت را متهم به غلو می کردند، یکی از آنها سهل بن زیاد بود، سهل بن زیاد روایات ولایت تکوینی ائمه (علیهم السلام) را نقل می کرد و پخش می کرد، علمای شیعه در آن عصر که قدرت علمی در دست آنها بود ایشان را متهم به غلو کردند و از قم اخراجش کردند و گفتند روایاتش ضعیف است، چرا؟ چون گفتند که هرکسی اعتقاد داشته باشد که ائمه (علیهم السلام) ولایت تکوینی دارد او غالی است، درحالی که چند قرن بعد اینکه حضرات معصومین ولایت تکوینی دارند از عقاید شیعه شده است، پس اینکه می گویند سهل بن زیاد غالی است این یک اتهام بیشتر نیست و اینکه می گویند روایتش ضعیف است باز یک اتهام بیشتر نیست.

صرف اینکه بگوییم عبدالرحمن بن کثیر غالی است اینکه ادعای روشنی نیست باید ببینیم آیا به حضرات معصومین خدایی و ربوبیت و اینها نسبت داده است، یا ولایت تکوینی و غیره نسبت داده است، اینکه گفتید در مکه بعید است که سخن از امامت بوده باشد اصلاً بعید نیست، چون در روایات معراجیه داریم که پیامبر بزرگوار اسلام در معراج آگاه شدند که امامت حضرت علی (علیه السلام) بعد از او است و خلیفه مسلمین بعد از پیامبر اکرم حضرت است و باز به حضرت اعلام می‌شد که این مسئله امامت علی (علیه السلام) را رایج بکنند.

اینکه گفته شود «فَإِذَا فَرَغْتَ» روایت می‌گوید هرگاه از نبوت فراغت پیدا کردی امامت را نصب کن و پیامبر بزرگوار اسلام هیچ وقت از نبوت فراغت پیدا نکرد این هم باز حرف نادرستی است، به خاطر اینکه ما در مباحث قبلی گفتیم یک نبوت داریم، یک مأموریت‌ها و رسالت داریم، نبوت یعنی ارتباط با عالم غیب، دریافت معارف غیبی، بله نبوت به معنای دریافت معارف غیبی فراغت ندارد، اما رسالت‌های عملی پیامبر بزرگوار اسلام فراغت دارد، آن مأموریت‌های عملی، آن رسالت تبلیغ فراغت دارد، ای پیامبر هرگاه فراغت پیدا کردی با فتح مکه و با سلطه بر یهود و نصاری، زمانی که اسلام در شبه جزیره، اسلام ظاهری تحقق پیدا کرد تو امامت را اعلام کن علی (علیه السلام) را به عنوان امام اعلام کن، پس این مفسران یا این روایات نمی‌گویند که مراد از نبوت یعنی ارتباط با غیب، مراد از نبوت در اینجا همان رسالت است، به خاطر اینکه در روایات ما گاهی واژه نبوت به کار می‌رود مراد رسالت است، گاهی رسالت به کار می‌رود و مراد نبوت است.

نکته دیگر این است که اصولاً در روایات تفسیری و روایات تطبیق و جری لازم نیست سند روایت صحیح باشد، اگر روایتی ضعیف بود ولی مفاد آن روایت هماهنگ با آیه قرآن بود مورد تأیید آیات و روایات دیگر بود این روایت پذیرفتنی است و می‌توان به آن استناد کرد ولو راوی آن ضعیف باشد، در علم فقه است که سند روایت باید حتماً صحیح باشد یا ثقه باشد، در فقه سند معتبر است، در روایات فقهی مرجع تقلید فقیه زمانی می‌تواند به روایتی استناد کند که سندش صحیح باشد، اما در روایات تفسیری خصوصاً روایات جری و تطبیق نیازی نیست که سند روایت حتماً صحیح باشد، یعنی اگر راوی هم راوی ضعیفی بود اما محتوای روایت هماهنگ با قرآن و معارف کلی اهل بیت بود آن روایت پذیرفتنی است یعنی حرف ما این است که حتی اگر همه این نه روایتی که خواندیم همه آنها ضعیف باشند ولی چون مضمون آنها با آیات قرآن و اصول کلی قرآن و اصول کلی حضرات معصومین هماهنگ است این روایات پذیرفتنی است، علاوه بر این اشکالی که زمخشری کرده است و این عالمان شیعه وارد نیست و این روایاتی که می‌گوید مراد از «فَأَنْصَبُ» یعنی اعلام امامت علی

(علیه السلام) چه با قرائت «فَأَنْصَبُ» باشد یا «فَأَنْصِبُ» باشد آن ادعا و مضمون این روایات پذیرفتنی و معقول است.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ